

فلسفه مددکاری اجتماعی و ارتباط آن با رویکردها، نظریه‌ها و

مدل‌های مددکاری

حبیب آقا بخشی*، فاطمه جعفری**، فائقه نعمت ساعتلو***

تاریخ دریافت: ۹۵/۷/۱۱ تاریخ پذیرش: ۹۵/۹/۳۰

چکیده

مقاله مزبور به ارتباط فلسفه با رویکردها، مدل‌ها، و نظریه‌های مددکاری اجتماعی می‌پردازد. هدف مطالعه مزبور شناخت ارتباط فلسفه با رویکردها، مدل‌ها و نظریه‌های مددکاری اجتماعی است که با روش "روایتی" صورت گرفته است. مواد و منابع مورد مطالعه، افزون بر جستارهای فلسفه علم، مقاله‌های خارجی "فلسفه شما از مددکاری اجتماعی" و همچنین "مقدمه‌ای بر حرفه مددکاری اجتماعی و پایه‌های فلسفی آن" بوده است. فلسفه به‌عنوان راهنمای اصلی در حرفه مددکاری اجتماعی است که مقدم بر رویکرد، مدل و نظریه‌هاست، زیرا مجموعه مفاهیمی را در بر می‌گیرد که ذهن مددکار

* دانشیار مددکاری اجتماعی دانشگاه علوم بهزیستی و توانبخشی. Haghbakshi7@gmail.com

** مددکار اجتماعی مرکز مشاوره دانشگاه تهران. (نویسنده مسئول). Fatemehjaafari30@yahoo.com

*** مددکار اجتماعی مرکز مشاوره دانشگاه تهران.

اجتماعی را درباره انسان و محیط پیرامونش به خود مشغول داشته و مشکلات ناشی از ارتباط بین آدمی و محیط بیرون، دغدغه اوست. همچنین مفاهیم است که شیوه‌های مداخله او را در سازگاری مردمان با طبیعت بیرونی هدایت می‌کند. نتیجه این که مفاهیم فلسفی، نگاه مددکاری اجتماعی به آدمی و جهان پیرامونش را شکل بخشیده، از نظریه‌ها بهره برده و با در نظر گرفتن تفکر نقدی به مداخله‌های گوناگون می‌پردازد.

واژه‌های کلیدی: فلسفه، دیدگاه، نظریه، مدل، مددکاری اجتماعی

۱- مقدمه

همه ملت‌ها درگیر مسابقه‌ای برای برتری فنی هستند هدف این مسابقه چیست؟ این که از تسلط یا تخریب ملت دیگر جلوگیری کنند؟ و چه هوش و انرژی زیادی صرف این تلاش می‌شود. در میان این مسابقه‌ها و درگیری‌ها به نظر می‌رسد تلاش برتر آن است که یک کمک مثبت و بالغانه به کسی بکنیم. این مهم به وسیله تلاش‌های فنی سخت‌افزاری صورت نمی‌گیرد بلکه از طریق کار و کمک یک انسان به دیگری حاصل می‌شود!

بیش از یک سده مددکاری اجتماعی مدعی این "کمک خردمندانه" است و تلاش کرده روابط انسانی را بهبود دهد اما مهم و لازم است که "نظام ارزشی" و "هدف‌های حرفه" توسط اعضای آن روشن‌تر و اندیشمندانه‌تر فهمیده شوند و به پرسش‌های بنیادین پاسخ داده شود مانند این که: چرا مددکاری اجتماعی مورد نیاز است؟ مددکاری اجتماعی قصد دارد چه کمکی بکند؟ و پاسخ به این پرسش‌ها مستلزم پاسخگویی به سؤال‌های بنیادی‌تر دیگری است مانند این که چرا مردم رنج می‌برند؟ مسئولیت ما نسبت به موجودات انسانی چیست؟ ما چگونه دانشی را در رابطه با مشکلات انسان‌ها به دست می‌آوریم؟ چرا ما روش‌های حل مشکل را به اشتراک

می‌گذاریم؟ نظریه‌های مددکاری اجتماعی ممکن است به برخی از این پرسش‌ها پاسخ دهند؟ اما آیا تنها نظریه‌ها برای پاسخگویی کافی هستند؟ (Rajeshwar prased)

مددکاری اجتماعی رشته‌ای است که بر پایه مفاهیم "فلسفی" و "نظری" مانند "عدالت اجتماعی"، "برابری"، "توانمندسازی" و مانند آن بنا نهاده شده است و ما باید بدانیم "فلسفه ما" از انتخاب این مفاهیم برای کمک به دیگری چیست؟ ما باید مددکاران اجتماعی را تشویق کنیم که بدانند فلسفه آن‌ها از مددکاری اجتماعی چیست؟ چه ارتباطی بین "فلسفه" با "رویکردها"، "نظریه‌ها" و "مدل‌های مددکاری اجتماعی" وجود دارد؟ رویکردها، نظریه‌ها و مدل‌ها در فهم فلسفه شخصی برای کمک به دیگری چه کمکی به ما می‌کنند؟ آیا آن‌ها برای ما راهگشا هستند؟ و یا این که با تعریفی مشخص و از پیش تعیین شده از "واقعیت" مانع درک واقعیت آن‌گونه که هست می‌شوند؟.

برای دستیابی به این "فهم فلسفی" لازم است همواره پرسش‌های گوناگونی از خود داشته باشیم:

- هدف‌های ما از پرداختن به حرفه مددکاری اجتماعی چیست؟
- چگونه هدف‌هایمان را به جامعه امروز، مشکلاتش و پیشرفت آینده‌اش مرتبط کنیم؟ (یعنی اگر ما این پرسش‌ها را نپرسیم در زمان متوقف می‌شویم و قدرت پاسخگویی به نیازها را از دست می‌دهیم).
- چگونه از آموزش فنی و مکانیکی ارزش‌ها و مهارت‌ها فرار کنیم؟ آیا شما یک نظام ارزشی آموزش می‌دهید؟ چرا؟ کدام نظام ارزشی؟ این نظام ارزشی چه نتیجه‌ای می‌دهد؟
- آیا در تلاش برای توسعه فعالیت علمی بیشتر در خطر حرکت به سوی یک "چیستی گرایی ناآگاهانه" هستیم؟ (Nathan Cohen).
- آیا برای مددکاران اجتماعی تنها داشتن مهارت در "تشخیص"، "ارزیابی" و سایر مهارت‌های این‌گونه کافی است؟ (به نظر می‌رسد زمانی که تلاش‌هایمان را

- تنها معطوف به توسعه عملکرد حرفه‌ای می‌کنیم یعنی در یکجا خود را از دست‌یابی به معنا بازداشته‌ایم).
- چگونه ارزش‌های آرمانی مانند "آزادی"، "برابری"، "یکپارچگی" می‌توانند به‌عنوان مفاهیم بنیادین نظریه‌های مددکاری اجتماعی ارائه شوند زمانی که تنها بعد تجربی آن در حال افزایش است؟
 - زمانی که بخش بزرگی از فعالیت‌های مددکاران اجتماعی در بعد بیرونی حرفه چون مهارت‌ها، فنون و دانش محدود شده است چگونه می‌توانیم بعد درونی آن چون ارزش‌های اخلاقی را برجسته‌سازیم؟
 - چگونه می‌توانیم ارزش‌های اخلاقی را بخشی از نیروی راستین مددکاری اجتماعی بدانیم؟
 - آیا فلسفه مددکاری اجتماعی به دانشجویان این حرفه آموزش داده می‌شود؟
 - آیا به مددکاران اجتماعی آموزش داده می‌شود که چگونه ارزش‌های اخلاقی بنیادین را زیربنای عملکرد و کار حرفه‌ای خود قرار دهند؟
 - آیا یک‌فاصله بین ارزش‌های اخلاقی، اهداف و عمل وجود دارد و برای پر کردن این فاصله روی روش‌ها و تکنیک‌ها تمرکز می‌کنیم؟
 - چرا زمانی که هدف مددکاری اجتماعی "به زیستن" افراد و "رفاه اجتماعی" است برخی مددکاران اجتماعی همسو با جریان‌هایی می‌شوند که در تضاد با این اصول بنیادین است و در تنازع منافع حرفه‌ای و شخصی، این منافع شخصی هستند که پیروز خواهند شد؟
- در حال حاضر "مددکاران اجتماعی" با انبوهی از نظریه‌های جامعه‌شناسی، روانشناسی، اقتصاد و دیگر نظریه‌ها احاطه شده‌اند؛ نظریه‌هایی که یک نوع نگرستن به "واقعیت" فرا روی "مددکار اجتماعی" قرار می‌دهند و هر واقعیتی را با گزاره‌های خود تبیین می‌کنند و بیم آن می‌رود که این‌ها خود مانعی برای فهم سطوح دیگر واقعیت باشند، بنابراین لازم است که بدانیم به‌راستی فلسفه مددکاری اجتماعی چیست؟

چگونه و در چه فرایندی افراد به آن دست پیدا می‌کنند؟ آیا فلسفه امری پایدار و یا تغییرپذیر در افراد است؟ فلسفه چه درکی از "واقعیت انسان" و مسائل پیرامون آن به مددکار اجتماعی می‌دهد؟ فلسفه از چه راهی چرایی و چگونگی "واقعیت" را برای مددکاری اجتماعی روشن می‌کند؟ چه ارتباطی بین فلسفه، نظام ارزشی و اخلاقی مددکاری اجتماعی، تاریخچه مددکاری اجتماعی، نظریه‌های مددکاری اجتماعی و... وجود دارد؟

۲- هدف مطالعه

شناخت فلسفه مددکاری اجتماعی و ارتباط آن با رویکردها، مدل‌ها و نظریه‌های مددکاری اجتماعی.

۳- پرسش‌های بنیادین

- منظور از فلسفه مددکاری اجتماعی چیست؟
- چگونه می‌توان به فلسفه مددکاری اجتماعی دست پیدا کرد؟
- چه ارتباطی بین فلسفه مددکاری اجتماعی با رویکردها، مدل‌ها و نظریه‌ها وجود دارد؟

۴- ضرورت و اهمیت مطالعه در این سپهر اجتماعی

"مددکاری اجتماعی" به شکل مدرن و امروزی آن در سال ۱۳۳۷ هجری شمسی در ایران پایه‌گذاری شد هرچند ریشه‌های "مددکاری" که متفاوت از "مددکاری اجتماعی حرفه‌ای" است در ادبیات کهن و باورهای دینی و فرهنگ روزمره ایرانیان جایگاهی شگرف و عمیق دارد اما در این سال نگاه رسمی به آن صورت گرفت.

تاریخچه مددکاری اجتماعی در ایران با فراز و نشیب‌هایی همراه بوده است تغییر و دستخوشی حوزه‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و... این حرفه را دست‌مایه تغییراتی قرار داده و گاه تغییر محتوایی و بیرونی در آن ایجاد کرده است و به نظر می‌رسد در زمان‌هایی عمل بر نظر پیشی گرفته و یا در برخی زمان‌ها به مفاهیم بنیادین آن کمتر پرداخته شده است که فلسفه مددکاری اجتماعی از جمله این مفاهیم است پرداختن به فلسفه مددکاری اجتماعی مهم است چون بسیاری از مفاهیم بنیادین در این حرفه وجود دارد که با آزمون علمی و تجربی نمی‌توان فهم درستی از آن ایجاد کرد و ناگزیر باید از روش‌های دیگری چون روش‌های فلسفی بهره جست، به‌عنوان نمونه پاسخ به پرسش‌هایی مانند: عدالت چگونه محقق می‌شود؟ فقر چیست؟ (زوزنبرگ، ۱۳۸۴) از رهگذر فلسفه ممکن است.

از جمله ویژگی‌های ذاتی فلسفه پرداختن به سؤال‌هایی است که سایر علوم از پرداختن به آن بازمانده‌اند و به دنبال ژرف کاوی است (اکاشا، ۱۳۸۷) بنابراین ضروری است به‌صورت جدی به فلسفه مددکاری اجتماعی پرداخته شود به‌ویژه آن که امروزه با جریانی روبرو هستیم که سایر علوم که زمانی بیرق استقلال برافراشتند و از مادر علوم یعنی "فلسفه" رهایی جستند بار دیگر به دامان آن پناه برده‌اند و شکل‌گیری شاخه‌ای چون "فلسفه مضاعف" در دل فلسفه "پناهی" برای این علوم است که لازم است مددکاری اجتماعی نیز این جایگاه خود را بیابد به‌ویژه آن که موضوع اساسی این حرفه "انسان" و "نظام‌های اخلاقی و ارزشی" است و نزدیکی عمیقی با فلسفه پیدا می‌کند.

۵- پیشینه مفهومی

در این بخش تلاش می‌کنیم به تعریف مفاهیم "دیدگاه"، "نظریه"، "مدل" و در نهایت "فلسفه" بپردازیم.

۵-۱- دیدگاه^۱:

روشی از کسب دانش و آگاهی از { جریان‌های } جهان برحسب یک موقعیت ارزشی است؛ دیدگاه بر انتخاب نظریه و مدل تأثیر می‌گذارد (Rajeshwar prased).

۵-۱-۱- انواع دیدگاه:

یک طبقه‌بندی از دیدگاه به سه دیدگاه کلی اشاره می‌کند:

- دیدگاه توانمندی‌ها؛^۲

- دیدگاه فمینیست؛^۳

- دیدگاه اکوسیستم.^۴^۵

۵-۲- نظریه:

"کنترل"^۶ یک نظریه عمومی درباره مددکاری اجتماعی ارائه داده است و آن را این‌گونه تعریف می‌کند:

"مجموعه‌ای از آرا است که به ما کمک می‌کند توضیح دهیم چرا چیزی در روش ویژه اتفاق افتاده یا می‌افتد و نتایج احتمالی بالقوه را در آینده پیش‌بینی کنیم. نظریه‌ها بر اساس شواهد و دلایل هستند اما هنوز به‌طور قطعی ثابت نشده‌اند" (Rajeshwar prased).

به بیانی دیگر نظریه یک بیان عمومی درباره جهان واقعی است که پشتوانه آن شواهدی است که به روش علمی به‌دست آمده است و این شواهد از نظریه حمایت

-
1. Perspetive
 2. strengts
 3. Feminist
 4. Eco-system
 5. Definition are from Syers & Boisen (2003). Course handout, Payne,M, (1997). Modern social work Theory.Lyceum Books.
 6. Cottrel

می‌کنند تا چرایی وقوع رویدادها را توضیح دهد به‌عنوان نمونه "نظریه یادگیری اجتماعی" بر این تأکید دارد که رفتار از محیط آموخته می‌شود.^۱

۵-۲-۱- انواع نظریه‌های کلان در مددکاری اجتماعی

- نظریه سیستم‌ها؛^۲
- نظریه روان‌پویایی؛^۳
- نظریه یادگیری اجتماعی؛^۴
- نظریه تضاد.^۵

۵-۳-۱- دسته‌بندی نظریه‌های مددکاری اجتماعی:

"پین" (۱۹۹۱) چهار نوع نظریه را طبقه‌بندی می‌کند:

۱-۳-۱-۵- Theories about Social Work: این نظریه‌ها طبیعت و نقش

مددکاری اجتماعی در جامعه را نشان می‌دهند.

۲-۳-۱-۵- Theories of Social Work: این نظریه‌ها، فعالیت‌های

تشکیل‌دهنده مددکاری اجتماعی را توصیف می‌کنند؛ فعالیت‌هایی برای هدف‌های مددکاری اجتماعی قرار می‌دهند و توضیح می‌دهند چرا این فعالیت‌ها برای آن هدف‌ها سودمند و مرتبط هستند.

۳-۳-۱-۵- Theories contributing of Social Work: نظریه‌های مختلفی

نظریه‌های جامعه‌شناختی، روان‌شناختی و دیگر نظریه‌ها هستند که رفتار فردی و اجتماعی را توضیح می‌دهند و یا توصیف می‌کنند و نظریه‌های مددکاری اجتماعی

1. Definition are from Syers & Boisen. (2003). Course handout, Payne,M, (1997). Modern social work Theory.Lyceum Books.

2. System Theory
3. Psychodynamic
4. Social Learning
5. Conflict

فلسفه مددکاری اجتماعی و ارتباط آن با رویکردها ... ۵۷

مرتب از آن‌ها استفاده می‌کنند و این نظریه‌ها شواهدی را برای تأیید و تجویزهای نظریه مددکاری اجتماعی ارائه می‌دهند.

۴-۱-۳-۵ - **Theories of Social Work practice & method**: تعیین این

جزئیات که چگونه خلاصه نظریه دیگر ممکن است در پیوند مددکاری اجتماعی و مراجعین به کار گرفته شود در حیطه این نظریه‌ها است (Rajeshwar prased).

۳-۵- مدل (روش، الگو):

مدل‌های مددکاری اجتماعی شبیه دستورالعمل هستند، آن‌ها مرحله به مرحله راهنمای مددکار اجتماعی در کار با مراجعین هستند در واقع "مدل" یک برنامه کار برای عمل هستند.^۲

۵-۳-۱- انواع مدل‌های مددکاری اجتماعی: برخی مدل‌های رایج در مددکاری

اجتماعی عبارتند از:

- مدل حل مسئله^۳؛

- مدل وظیفه محور^۴؛

- مدل روایتی^۵؛

- مدل شناختی - رفتاری^۶؛

- مدل مداخله در بحران^۷؛

1. Model

2. Definition are from Syers & Boisen (2003). Course handout, Payne,M, (1997). Modern social work Theory.Lyceum Books

3. Problem Solving

4. Task-Centered

5. Narrative

6. Cognitive-Behavioral

7. Crisis

- مدل مشکل‌گشایی^۱.

"پین" (۱۹۹۷) معتقد است مددکاری اجتماعی زمانی خیلی موفق است که از هر سه مفهوم "دیدگاه"، "نظریه" و "مدل" استفاده نماید.

مثال: مشکل مردانی که همسران خود را آزار می‌دهند برحسب "دیدگاه"، "نظریه" و "مدل" تبیین می‌کنیم:

تبیین برحسب "دیدگاه فمینیستی": نظریه فمینیستی بحث می‌کند که ما در یک جامعه مردسالارانه و سلسله‌مراتبی که توسط مردان کنترل می‌شود زندگی می‌کنیم (Leon Anna & Guerrer, 2009).

تبیین برحسب "نظریه یادگیری اجتماعی": مردها رفتار خشونت‌آمیز را در خانواده‌هایشان و در فرهنگی که مشوق آن است می‌آموزند.

تبیین برحسب "مدل شناختی - رفتاری": آنچه مردان به خودشان در موقعیت استرس‌آور می‌گویند خشم آنها را افزایش می‌دهد و آنها را آماده برای خشونت می‌کند (Rajeshwar prased).

۴-۵- فلسفه

فلسفه از زمانی مطرح شد که عده‌ای درصدد برآمدند جهان را بشناسند، جهان از کجا آمده است؟ به کجا می‌رود؟ و ما در این میان چه می‌کنیم؟ تمام تبارشناسی فلسفه و طبقه‌بندی‌ها و دسته‌بندی‌های گوناگون در فلسفه برحسب همین سؤال‌های بنیادین شکل گرفته است و برحسب این که اندیشمندان چه سؤالی را برتری می‌دادند در نحله فکری ویژه قرار می‌گرفتند به‌عنوان نمونه فلاسفه پیشگام فاقد نظام و مرجعی جهت "هستی‌شناسی" خود بودند و در آن زمان نظام‌های اخلاقی، نوشتاری و دینی خاصی وجود نداشت و بنابراین بدون این نظام‌ها آنها درصدد پاسخگویی به این سؤال‌های بنیادین بودند: هستی از کجا آمده؟ به کجا می‌رود؟ و ما چه نقشی داریم؟ تا این که

سقراط می‌آید و او با این پیام اصلی شناخته می‌شود "خودت را بشناس" او اولین کسی است که وجه آسمانی فلسفه را کم‌رنگ نموده و بر وجه زمینی فلسفه می‌افزاید؛ او برخلاف پیشینیان به دنبال پاسخگویی به سؤالاتی چون رمزگشایی از هستی نیست او بر "انسان" و "نظام اخلاقی" او تمرکز می‌کند. او تمام تلاش خود را می‌نماید که "نظام اخلاقی" راستینی بنانهاده شود و آن را نیز درگرو شناخت انسان از "خود" و "شرافت" خود و رهانیدن از یوغ دیگران می‌داند و شاید بتوان پایه‌های نظام اخلاقی مددکاری اجتماعی در فلسفه غرب را در آرای سقراط جستجو کرد که او با "سخنرانی‌های بدون ترس"، ساختار "قدرت" را به چالش کشیده و ترسیم نظام اخلاقی را درگرو تدوین این نظام اخلاقی می‌داند و همه را در دسترسی به این نظام اخلاقی برابر می‌داند.

فلسفه در فرهنگ عمید به معنای حکمت، تفکر و تعمق و تفنن در مسائل علمیه، علمی که در مبادی و حقایق اشیاء و علل وجود آن‌ها بحث می‌کند تعبیر شده است (عمید، ۱۳۸۹: ۷۲۸). فلسفه هم در "شناخت درونی" انسان به وی کمک می‌کند و هم در فهم "رابطه انسان با دیگری" به او یاری می‌رساند.

"اگوست کنت" فلسفه را "نظریه عمومی" درباره همه علوم می‌داند او به این مطلب می‌پردازد که انسان همیشه در پی این بوده که حوادث را تبیین کند و در جستجوی این تبیین از سه مرحله گذشته است "مرحله ربانی و الهی" که حوادث را با خدایان تبیین می‌کرد؛ "مرحله فلسفی و متافیزیکی" که به طبیعت می‌پردازد تا چرایی حوادث را در آن جستجو کند و "مرحله علمی و اثباتی" که در پی آن است که حوادث را با حوادث دیگر تبیین کند (فلیسین، ۱۳۵۸: ۷).

وقتی صحبت از فلسفه می‌شود به معنایی صحبت از "ذهن" می‌شود "ذهن" مددکار اجتماعی چگونه کار می‌کند؟ چگونه تأثیرگذار می‌شود و چگونه از رفتارها و شرایط محیطی تأثیر می‌گیرد؟ فلسفه یک نگرانی درباره معناسازی درباره خودمان،

درباره جهانمان و درباره محیط اجتماعی پیرامون مان است. (Ani Casimir, Ejiiofor)
(Samuel, 2013).

۶- مرور پیشینه‌ها

"تیمس" و "واستون"^۱ (۱۹۷۸)؛ این دو از کسان هستند که مقاله‌های مختلفی در جهت مبنای فلسفی مددکاری اجتماعی جهت هدایت در عمل و پژوهش ارائه داده‌اند. در مباحث آن‌ها از موضوع‌هایی چون اصول اخلاقی، حقوق و وظایف مددکاری اجتماعی بحث شده است، این‌ها همگی اصول بنیادین فلسفه مددکاری اجتماعی هستند که کمتر به آن‌ها پرداخته شده است از سویی این موضوع نیز که مددکاران اجتماعی فلسفه شخصی خودشان را جستجو کنند کمتر مورد توجه بوده است. (Paul Force-Emery Mackie, 2007).

"ریمر"^۲ (۱۹۹۳) بحثی عمیق از فلسفه اخلاقی، سیاسی و منطقی مددکاری اجتماعی ارائه داده است به نظر او مددکاری اجتماعی بر مجموعه ژرفی از موضوع‌های فلسفی بنا نهاده شده است مانند "عدالت اجتماعی"، "فراهم نمودن کمک" و... او اشاره می‌کند که لازم است مددکاران اجتماعی مصرا نه "فهم" از خودشان و موقعیت فلسفی‌شان را افزایش دهند (Paul Force-Emery Mackie, 2007).

- "دی‌سای"^۳ (۲۰۰۰) مقاله‌ای در حوزه فلسفه مددکاری اجتماعی ارائه داد که به رویکردهای تاریخی این حرفه می‌پردازد او مفهوم فلسفه را این‌گونه تعریف می‌کند:
"فلسفه جستجو برای درک و فهم رازهای هستی و بررسی روابط بین انسانیت، طبیعت، افراد و جامعه است."

-
1. Timms & Waston
 2. Reamer
 3. Desai

او ادامه می‌دهد که ما می‌توانیم "تاریخ فلسفه مددکاری اجتماعی" را در پیوستار زمانی از قرون وسطی تا مدرن و پسامدرن بررسی کنیم ما باید درک کنیم که چگونه از همان ابتدا "ستمگری" و "محرومیت اجتماعی" از جوامع اولیه که مشغول گردآوری شکار بوده‌اند تا دوران مدرن و پست‌مدرن شکل گرفته و ادامه پیدا کرده است و بفهمیم چگونه "تبعیض" در ارتباط و پیوستگی با برداشت‌هایی است که هنوز از گذشته باقی مانده است (Paul Force-Emery Mackie, 2007).

- "چان بادی" و "دنزیگ"^۱ در سال ۲۰۰۵ مقاله‌ای ارائه می‌دهند و در این قسمت عنوان می‌کنند که جدایی دین از فلسفه مددکاری اجتماعی ضروری نبوده است و مددکاران اجتماعی تشویق می‌شوند که به بررسی اصول بنیادین یاری‌رسانی به دیگران بر اساس اندیشه‌های معنوی و مذهبی بپردازند. (Paul Force-Emery Mackie, 2007).

"ویجالا کشنی"^۲ در سال ۲۰۰۴ عنوان می‌کند مددکاری اجتماعی از این که این حرفه را بر اساس بنیان‌های فلسفی بنا نهاد شکست‌خورده است چون نتوانسته است درکی از همه شیوه‌های زندگی متفاوت انسانی ارائه دهد (Paul Force-Emery Mackie, 2007).

۷- مرور نظری

برای درک "فلسفه مددکاری اجتماعی" و ارتباط آن با "دیدگاه"، "نظریه" و "مدل" به دو حوزه کلی "علم" و "فلسفه" استناد می‌شود. بدون تردید چراهای فلسفی در حوزه "فلسفه" قابل‌دستیابی است و ماهیت "دیدگاه"، "نظریه" و "مدل" در چارچوب علم قابل‌دستیابی است، از این رو در این قسمت به توضیحی که

-
1. Chaan Boddie & Danzig
 2. Vijalakshni

"فرناندو ساواتر" در کتاب "معمای زندگی، فلسفه به زبان زندگی" از فلسفه و علم ارائه می‌دهد پرداخته می‌شود:

- امروزه "علم" می‌خواهد توضیح دهد که اشیاء از چه چیز ساخته می‌شوند و چگونه عمل می‌کنند درحالی‌که "فلسفه" نیز می‌خواهد بگوید که مفهوم آن‌ها برای ما چیست؛

- علم باید نگرش غیرشخصی را در همه مسائل بپذیرد حال آن‌که فلسفه همیشه آگاه است که همه دانش‌ها ضرورتاً یک موضوع را شامل می‌شوند، پیشوایی انسان؛
- هدف علم آن است که از آنچه وجود دارد و آنچه رخ می‌دهد، آگاه باشد؛ اما فلسفه می‌خواهد بداند که معنی اموری که ما می‌دانیم رخ می‌دهند و وجود دارند، برای ما چیست؟؛

- علم حیطه دانش و آگاهی و راه دستیابی به آن را افزایش می‌دهد، علم تجزیه می‌کند، اما اصرار فلسفه بر ارتباط هر تکه دانش و آگاهی با تکه‌های دیگر است درحالی‌که تلاش می‌کند آن‌ها را در چارچوبی نظری قرار دهد تا از این علوم متنوع، برای ماجرایی متداول تفکر، یعنی انسان بودن، نگرشی کلی فراهم کند؛

- دانشمندان و فیلسوفان هر دو به پرسش‌هایی پاسخ می‌دهند که از حقیقت ناشی شده باشد. اما دانشمندان راه‌حل‌ها را توصیه می‌کنند. وقتی پاسخ علمی مناسبی به آن داده شد، پرسش دیگر اهمیتی ندارد. اما فلسفه پیشنهاددهنده پاسخ‌هاست، نه راه‌حل‌ها و این پاسخ‌ها، پرسش‌های اولیه را محو نمی‌کنند اما به ما اجازه می‌دهند که با آن‌ها عقلانی برخورد کنیم ضمن آن‌که ممکن است گاه و بی‌گاه باز هم درباره آن پرسش کنیم. ممکن است به پاسخ‌های زیادی که فلاسفه به پرسش‌هایی چون "عدالت اجتماعی" چیست؟ یا "زمان" چیست؟ می‌دهند، آگاه باشیم، اما هیچ‌گاه از پرسش درباره عدالت باز نمی‌ایستیم.

- فرق دیگر علم و فلسفه این است که دانشمندان می‌توانند از کشفیات دیگر دانشمندان استفاده کنند بی‌آن‌که خودشان مجبور باشند آن استدلال‌ها، استنتاج‌ها و... را

بررسی کنند، اما فیلسوف نمی‌تواند به سادگی پاسخ‌های دیگر فلاسفه را بپذیرد مگر آن که با تجزیه و تحلیل شخصی‌اش، از اظهارات و ادعاهای آنان راه جدیدی را کشف کند؛ - کشفیات علم در دسترس هرکسی است که تمایل دارد به آنها رجوع کند، اما دستاوردهای فلسفی تنها برای کسانی که آماده تعمق در آنها باشند مفید واقع می‌شود؛ - هدف دستاوردهای علمی آن است که دانش همگانی را از واقعیت افزایش دهند درحالی‌که فلسفه به ما کمک می‌کند که نظر شخصی‌مان را نسبت به زندگی تغییر و گسترش دهیم.

۸- روش مطالعه

مرور متون به "شیوه روایتی و بدون طرحی منظم از دیرباز در عرصه‌های مختلف علمی رواج داشته و دارد که هدف آن تلخیص متون و استخراج نتایج کلی از آنها است. در این شیوه پژوهشگر مطالعات پیشین مربوط به یک موضوع ویژه یا مسئله پژوهشی خاصی را جمع‌آوری و تلخیص کرده و با تفسیر فردی، نتایج نه‌چندان عینی را از دل آنها استخراج می‌کند. در این نوع مرور، تفاسیر نظری و توان خود مرورگری در تفسیر متون حرف اول را می‌زند (ادیب حاج باقری، پرویز و صلصالی ۱۳۸۶). در این شیوه، پژوهش‌ها به صورتی غیر نظام‌یافته و ذهنی انتخاب می‌شوند (Glass 2000). (نصراللهی و همکاران: ۲۹۳-۳۱۶).

در بررسی نوشتارهای مربوط به فلسفه مددکاری اجتماعی دودسته منبع یافت می‌شود:

- ۱- کتاب‌هایی که نام آنها فلسفه مددکاری اجتماعی است؛
- ۲- مقالاتی که در مجله‌های وابسته به رفاه اجتماعی و مددکاری اجتماعی چاپ شده‌اند که در این مقاله ۵ مقاله خارجی که به موضوع مددکاری اجتماعی و فلسفه پرداخته‌اند مورد مطالعه قرار گرفته است.

روش این مقاله نیز شیوه روایتی بوده است و منابعی که مورد مطالعه قرار گرفته‌اند مقاله‌های غیرایرانی بوده که مطالعه شده‌اند به‌ویژه مقاله "فلسفه شما از مددکاری اجتماعی: توسعه یک تعریف حرفه‌ای جهت راهنمایی اندیشه و عمل" و نیز مقاله "مقدمه‌ای بر حرفه مددکاری اجتماعی و پایه فلسفی آن و نیز کتبی که در رابطه با فلسفه علم ترجمه شده‌اند.

۹- تحلیل

آیا مددکاری اجتماعی یک حرفه قابل‌آموزش است؟ آیا از "تجربه" و "خلاقیت" برآمده است؟ برخی‌ها بحث می‌کنند که مددکاری اجتماعی کمتر "تکنیکی" و بیشتر "خلاق" و "مبتنی بر ادراک مستقیم" است (Rajeshwar prased) مددکاری اجتماعی یک حرفه عملی درباره حمایت از مردم و تغییر زندگی آن‌ها است نه درباره "توضیحات نظری" که چرا آن‌ها دارای مشکل هستند. مددکاری اجتماعی درباره "تغییرات اجتماعی" در سطح فردی و اجتماعی، تغییرات پیچیده، گوناگون و پرخطر است، برای فهم آن؛ مددکاری اجتماعی نیاز به "دانش"، "تصور کردن"، "فهمیدن"، "خلق کردن" و "تغییر اساسی" از "فرایند دانش" به "دانش به‌عنوان تولید" دارد (Rajeshwar prased).

کسانی که به‌راستی مددکاری اجتماعی را انتخاب کرده‌اند لازم است فلسفه مددکاری اجتماعی را درک کنند و فلسفه خویش را نیز از مددکاری اجتماعی سامان دهند در غیر این صورت با انبوهی از دانش، مهارت‌ها و فنون به‌مانند کشتی زیبایی در میانه اقیانوس هستند و چونان همین اقیانوس تنها بر لایه بیرونی می‌مانند و از غواصی و درک پهنای عمیق‌تر بازمی‌مانند. مددکاران اجتماعی که تنها مجهز به "دانش"،

-
1. Knowledge as process
 2. Knowledge as Product

"مهارت‌ها" و "ارزش‌ها" بدون درک آن و گزینش مفاهیم اساسی برای خود باشند این انتظار هست که از درک معنا و تأثیرگذاری ژرف بازمانند.

زمانی که به فلسفه مددکاری اجتماعی پرداخته می‌شود این مطالعه پیوند نزدیک با "تاریخ" و "نظام اخلاقی" پیدا می‌کند و مجموعه‌ای از سؤالات تاریخی مطرح می‌شود: مانند این که اساس و منشأ این رشته کجاست؟ چگونه هویتی مستقل پیدا کرده است؟ چگونه محتواهای "تاریخی" و "اجتماعی" در شکل‌گیری آن سودمند بوده‌اند؟ جایگاه آن در دوره‌های مختلف چگونه بوده است و قرار است چه خدمتی به انسان و جامعه کند؟

درک فلسفه مددکاری اجتماعی بدون تبارشناسی و درک چگونگی تاریخیچه پیدایش آن ممکن نیست. فلسفه مددکاری اجتماعی قبل از تولد این رشته به صورت منحصر به فرد و مدرن شکل گرفت از زمانی که انسان درک کرد بین او و آنچه در اطراف اوست تفاوت وجود دارد و باید به کشف و شکل‌گیری چگونگی رابطه خود با آن بپردازد. یعنی از زمانی که انسان تصمیم گرفت به شیوه خود از هستی رمزگشایی کند، یعنی تلاش کرد فلسفه شخصی خود را بنیان نهد. در درک فلسفه مددکاری اجتماعی لازم است که بین فلسفه و تئوری‌های مددکاری اجتماعی تفاوت بگذاریم، تئوری‌های مددکاری اجتماعی متفاوت از فلسفه مددکاری اجتماعی هستند؛ فلسفه مددکاری اجتماعی به‌طور عمیق در "ذهن"، "آگاهی" و "بصیرت مددکاری اجتماعی" است در حالی که تئوری‌ها متمرکز بر "ادبیات مددکاری اجتماعی" هستند. (Force & Mackie, 2007) و در مرور ادبیات مددکاری اجتماعی مشاهده می‌کنیم که بخش بزرگ روی نظریه‌های مددکاری اجتماعی تمرکز کرده است.

کسانی که به دنبال درک فلسفه مددکاری اجتماعی هستند لازم است که این سؤال‌ها را مطرح کنند: فلسفه مددکاری اجتماعی چیست؟ فلسفه من از مددکاری اجتماعی چیست؟ آیا فلسفه من از مددکاری اجتماعی سخت و محکم و یا انعطاف‌پذیر است؟ آیا فلسفه من بر مبنای تعاریفی است که دیگران برای من کرده‌اند؟ و یا این که

فلسفه من از مددکاری اجتماعی منحصر به فرد است و من آن را با اندیشه عمیق در جهان به دست آورده‌ام؟

بعضی وقت‌ها با این پاسخ‌ها روبرو هستیم من می‌خواهم "عدالت اجتماعی" و "برابری" را در جهان توسعه دهم یک ادعایی که ما مددکاران اجتماعی به طور عمومی مطرح می‌کنیم اما سؤال اینجاست که معنای آن واقعاً چیست؟ آیا امید به برابری و عدالت داریم؟ یا در جهت برابری و عدالت کار می‌کنیم؟

قبل از این که به فلسفه مددکاری اجتماعی و چگونگی دستیابی به آن پرداخته شود پاسخ به پرسش‌هایی ضروری است، زیرا این پرسش‌ها مقدم بر درک بنیان‌های فلسفی هستند، پرسش‌هایی چون:

• آیا زمانی که می‌بینید فردی از سطل آشغال، غذاهای دور ریخته شده را برمی‌دارد می‌رنجید؟

• آیا شما تابه‌حال دعوی افراد فقیر بر سر یک بسته شکر یا برنج را دیده‌اید؟
• زمانی که فردی بیمار به دلیل عدم دسترسی به خدمات پزشکی درمان نمی‌شود شما چه می‌کنید؟

• چه می‌کنید وقتی شما کودکان مصرف‌کننده مواد را می‌بینید؟
• زمانی که کودکان را در حال در یوزگی در خیابان‌ها، پارک‌ها و... می‌بینید چه می‌کنید؟

• زمانی که افرادی شایسته، دسترسی به فرصت‌های شغلی ندارند شما چه می‌کنید؟

• آیا شما علاقه‌مند به رویارویی با واقعیت‌ها و مسائل اجتماعی هستید؟
• آیا شما نگران تعداد زیادی از افرادی که از فقر، گرسنگی و درد رنج می‌برند هستید؟

• آیا شما در پی مشارکت در ساختن جامعه‌ای هستید که هدفش افزایش "کیفیت زندگی" و "عدالت اجتماعی" برای همه است؟

و بعد تأمل بر این پرسش‌ها برای فهم چگونگی شکل‌گیری پایه‌های فلسفی مهم می‌نماید:

- چرا شما به مردم کمک می‌کنید؟
- چرا ما مددکاران اجتماعی تلاش می‌کنیم از افراد مراقبت کنیم؟
- چرا ما مددکاران اجتماعی تلاش می‌کنیم افراد وابسته به مواد و الکل را بازیابی کنیم؟

- چرا ما مددکاران اجتماعی برای کاهش فقر تلاش می‌کنیم؟
- چرا ما مددکاران اجتماعی در جهت سیاست‌های اجتماعی مناسب و تغییر اجتماعی تلاش می‌کنیم؟

• چرا ما مددکاران اجتماعی در جهت توانمند کردن افراد تلاش می‌کنیم؟

• چرا اصول و ارزش‌های بنیادین مددکاری اجتماعی هدایتگر مددکاران اجتماعی در فعالیتهای عملی است؟ (Sajed, 2001).

پاسخگویی به این پرسش‌ها ما را به "فلسفه بنیادین مددکاری اجتماعی" هدایت خواهد کرد؟ زیرا فلسفه:

- مجموعه باورها و اصولی است که زیربنای ساخت دانش است؛
- فلسفه مطالعه حقیقت، اصول هستی و بودن، دانش یا رفتار است؛
- یک مجموعه باورهایی که به‌عنوان مرجع توسط برخی گروه‌ها یا یک مکتب پذیرفته شده است.

در اینجا به فرایندی که "مک کی" جهت درک فلسفه مددکاری طی کرده و مبناهای فلسفی خود از مددکاری اجتماعی را پی‌ریزی می‌کند می‌پردازیم تا فهم بهتری از این چگونگی دستیابی به فلسفه به دست آوریم.

"Mackie" می‌گوید: فلسفه من بر اساس "عدالت"، "برابری" و "توانمندسازی" بنا نهاده شده است و برای این که من در جهت تحقق این‌ها کارکنم لازم است به‌طور سودمند از راهبردها، مهارت‌ها و دانش {مددکاری اجتماعی} بهره‌گیرم. برای این که من به خودم برای فهم این مفاهیم کمک کنم از نظریه‌های ذیل بهره‌گرفته‌ام:

• نظریه عدالت اجتماعی "رالز"

ارزشمندی نظریه رالز نه فقط به خاطر احیای فلسفه سیاسی در دوران مدرن است، بلکه رالز با هوشمندی و ظرافت توانست بین اصول متناقض‌نمایی مانند: "آزادی" و "برابری" سازش به وجود آورد و نسبت آزادی و عدالت را به‌گونه‌ای ترسیم کند که حداقل در تئوری، نه آزادی قربانی گردد و نه برابری بی‌محتوا شود. رالز سعی دارد اصولی را برای تنظیم روابط افراد در جامعه تدوین نماید که در عین حفظ "آزادی"، از "نابرابری" شدید آن‌ها جلوگیری کند. از نظر او این اصول، اخلاقی است و ما می‌توانیم آن‌ها را از طریق عقل کشف کنیم "رالز" سعی دارد اصولی را برای تنظیم روابط افراد در جامعه تدوین نماید که در عین حفظ "آزادی"، از "نابرابری" شدید آن‌ها جلوگیری کند. از نظر او این اصول، اخلاقی است و ما می‌توانیم آن‌ها را از طریق عقل کشف کنیم.

این فیلسوف قرن بیستمی، نظریه قرارداد اجتماعی را برای حل مسئله عدالت در سطح نظری بسیار مناسب می‌داند؛ چون مشکل عدالت از عدم توافق افراد نسبت به سهم خود از منافع اجتماعی ناشی می‌شود. وضع اولیه، مهم‌ترین بخش نظریه عدالت رالز را تشکیل می‌دهد. منظور او از وضع نخستین، وضعی فرضی و ایده آل است که در آن اصول عدالت‌گزینش می‌شود، در این وضع شرایطی وجود دارد که افراد جامعه در آن شرایط، بدون اطلاع از موقعیت آینده خود، اصول زندگی اجتماعی را گزینش می‌کنند. در جامعه رالز با سطح ثروتی معقول، عدالت معنای دیگری می‌یابد و در این

جامعه برخی خیرها مثل «آزادی‌های بنیادین» اهمیت بیشتری می‌یابند و بر هر امر دیگر اولویت پیدا می‌کنند بنابراین عدالت رالز مبتنی بر حصول و تحقق دو اصل مهم «آزادی» و «برابری» است. (دانش پژوهان، ۱۳۸۵)^۱

• نظریه توانمندسازی "اسکهایم" (۲۰۰۳)

"اسکهایم" این پرسش را مطرح می‌کند که توانمندسازی چیست؟ به نظر می‌رسد سؤال خوبی است زمانی که توانمندسازی به‌عنوان یک هسته بنیادین، برای فلسفه شخصی مددکار اجتماعی انتخاب می‌شود.

"گیتیرز" در سال ۱۹۹۴ توانمندسازی را این‌گونه تعریف کرد: "فرایند افزایش قدرت درونی، قدرت بین شخصی، و... از این‌رو افراد، خانواده‌ها و جوامع می‌توانند توانمندی را افزایش دهند".

توانمندسازی هسته بنیادین "رفاه اجتماعی" و "سیاست اجتماعی" است و توانمندسازی مفهومی است که در آن واحد "فرد ارائه‌کننده خدمات" و "فرد دریافت‌کننده خدمات" را توانمند می‌سازد. در این جمله این مفهوم بنیادین وجود دارد که طرفین رابطه هر دو "کارشناس" هستند و مددکار اجتماعی تنها به‌عنوان تسهیل‌گر در فرایند خدمات‌رسانی ایفای نقش می‌کند.

کسانی که می‌خواهند توانمندسازی یکی از هسته‌های اصلی فلسفه شخصی آن‌ها باشد لازم است در نقش‌های سنتی خود یک بازبینی انجام دهند مددکاران اجتماعی گاهی اوقات به‌عنوان "کنترل‌گر اجتماعی" و "مدافعه‌گر" در فرایند خدمات‌رسانی ظاهر می‌شوند و این نقش‌ها دور از نقش برابانه‌ای است که در رویکردهای توانمندسازی به آن اشاره می‌شود و مددکار اجتماعی و مراجع در یک نقش برابر قرار می‌گیرند.

۱- نظریه رالز برحسب متنی که در مقاله "مک کی" به آن اشاره شده انتخاب نشد و برای اینکه خوانندگان از نظریه رالز درک عمیق‌تری به دست آورند از مقاله‌های دیگر نیز وام گرفته شد.

نقش مددکار اجتماعی به‌عنوان مدافع‌گر و یا کنترل‌گر اجتماعی به شرح ذیل است:.

مددکار اجتماعی در نقش مدافع‌گر: در مدافع‌گر تمرکز روی قدرت کرده و با مسائل اجتماعی که برخاسته از نابرابری‌های منتشرشده از سوی قدرت است مخالفت می‌کنیم.

مددکار اجتماعی در نقش کنترل‌گر: در این نقش یک "هماهنگی" و "نظم" را در جامعه جستجو می‌کنیم بنابراین نگاه‌دارنده قدرت در جامعه بوده و نقش محافظه‌کارانه داریم و به فقدان قدرتی که مراجعین تجربه کرده و از بخشی از خدمات و نیازهای اساسی خود به دلیل آن محروم هستند کمتر می‌پردازیم.

مسئله قدرت هم در جامعه بزرگ‌تر و هم در جامعه حرفه‌ای وجود دارد به‌عنوان نمونه چگونه به‌عنوان مددکار اجتماعی آن را مدیریت می‌کنیم زمانی که وجود قدرت را تشخیص می‌دهیم. یا زمانی که مراجعین قادر به مدیریت قدرتی که به آن‌ها داده شده نیستند به‌عنوان مددکار اجتماعی چه راهکاری را برمی‌گزینیم. در روبرو شدن با این دوراهی "اسکهایم" پیشنهاد کرده است که مددکاران اجتماعی برخی زمان‌ها لازم است قدرت را نگاه‌دارند و برخی زمان‌ها آن را از دست بدهند حفظ کردن همه قدرت به خدمات گیرندگان همیشه نه ممکن و نه مناسب است و من برای این کار باید بدانم چه سطحی از قدرت را دارم و چگونه می‌توانم آن را بکار گیرم. او بحث می‌کند که توانمندسازی یک مفهوم محض نیست توانمندسازی همیشه با نتایج سودمند همراه نیست و می‌تواند نتایج زیان‌بار هم داشته باشد، این مفهوم در برخی زمان‌ها می‌تواند موجب ناتوان کردن دیگران باشد. (Force&Mackie, 2007) توانمندسازی کار سختی است شما برخی زمان‌ها شکست می‌خورید اما اگر به دنبال آن هستید که {توانمندسازی از بنیادهای اصلی فلسفه حرفه‌ای شما باشد} لازم است در یک تعهد بلندمدت باشید و این را هم بدانیم که مردم در یک فرایند طولانی ناتوان شده‌اند پس این خیلی واهی است که اگر بپنداریم آن‌ها یک‌دفعه یا بدون تلاش توانمند می‌شوند.

در فرایند توانمندسازی لازم است تشخیص دهید چه میزان قدرت دارید و چگونه می‌توانید از آن استفاده کنید، سپس لازم است تشخیص دهید که چه میزان از آن را به خدمت گیرنده داده و چه مقدار را نگه می‌دارید و همچنین درک کنید توانمندی یک مفهوم محض نیست. "توانمندسازی بیش از حد"^۱ وقتی که رخ می‌دهد موجب می‌شود دستاوردها از بین برود و خود می‌تواند منجر به ناتوانایی دیگران حتی خودمان شود.^۲

فوکو^۳

قدرت، یکی از عام‌ترین مفاهیم در علوم انسانی و اجتماعی است و شاید دلیل این عام بودن، حضور همیشگی‌اش در روابط اجتماعی و انسانی باشد. قدرت، ذاتی روابط اجتماعی است و جامعه به واسطه آن به سامان می‌شود. در نگرش سیاسی و فلسفی عمومی معاصر، قدرت همواره معادل حکومت تلقی می‌شود و حکومت، تنها صاحب امتیاز قدرت به حساب می‌آید و مردم فاقد آن هستند. بر پایه این نگرش، کشمکش اصلی در جوامع، تضاد بین فرادستان "صاحبان قدرت" و فرودستان "افراد فاقد قدرت" می‌باشد، بنابراین، در این دیدگاه، چالش اصلی عبارت است از: تلاش فرودستان در جهت به دست گرفتن تمام یا بخشی از قدرت و در پی آن رسیدن به رهایی و آزادی. اما فوکو این برداشت از قدرت را نوعی توهم می‌داند و اظهار می‌دارد، نباید قدرت را به عنوان امتیازی که تصاحب و تملک می‌شود در نظر گرفت، بلکه باید آن را به منزله شبکه‌ای از مناسبات دانست که همواره در حال گسترش و فعالیت است. فوکو، قدرت و مناسبات آن را در روابط میان شهروندان یا در مرز میان طبقات اجتماعی نمی‌بیند، بلکه آن را شبکه‌ای گسترده که تا اعماق جامعه پیش رفته است و همه افراد در این شبکه کم‌وبیش درگیرند، می‌داند، چه بالایی‌ها و چه پایینی‌ها! چه

1. Over-empowering

۲- در پرداخت به نظرات اسکهایم از مقاله‌های دیگر نیز جهت پرداخت به مفهوم توانمندسازی بهره گرفته شد تا به بنیادهای اساسی نظریه توانمندسازی دقیق‌تر پرداخته شود.

3. Foucault

حاکمان و چه زیردستان، همگی در مسیر اعمال قدرت‌اند. بر همین مبنا، فوکو از ما می‌خواهد که در توصیف اثرات قدرت از به کار بردن واژه‌های منفی، دست‌برداریم. یعنی واژه‌هایی نظیر "قدرت طرد می‌کند"، "سرکوب می‌کند"، "جلوگیری و سانسور می‌کند" و... مبین مناسبات قدرت نیست و در واقع به عقیده وی، "قدرت تولید می‌کند" به‌طور کلی میشل فوکو، این اندیشمند فرا مدرن نقشی تعیین‌کننده در طرح ادبیات مربوط به قدرت دارد (کوهستانی، ۱۳۹۲).

"فوکو" در متنی در سال ۲۰۰۱ عنوان "Parrhesia" و یا همان "سخنرانی بدون ترس" را مطرح می‌کند او می‌گوید اگر شما حق سخنرانی آزادانه را نداشته باشید توانا نخواهید بود که هیچ نوعی از قدرت را تمرین کنید او می‌گوید شما نمی‌توانید بدون یک "سخنرانی بدون ترس" با ساختار قدرتی که شما را تعریف کرده است مخالفت کنید "Parrhesia" به معنای "سخنرانی بدون ترس" یا "سخنرانی دلیرانه" است (Sajed, 2001). این مفهوم تمرکز دارد بر این سؤال که چه کسی از بین ما حق دارد و وظیفه دارد که از حقیقت صحبت کند در اساس من {مک کی} مخالف این قضیه هستم که همه ما می‌توانیم آن را انجام دهیم زیرا اثرات منفی قدرت انسان‌ها متفاوت است تعدادی از افراد به‌طور نادرست قدرت را تشخیص می‌دهند ما به‌عنوان مددکار اجتماعی موظف هستیم عقاید خود را آزادانه درباره مردم بیان کنیم در غیر این صورت دیگران درباره آن صحبت می‌کنند. اگر مردم نتوانند حقوق خود را از طریق این "سخنرانی‌های بدون ترس" بگیرند (Force&Mackie, 2007) مددکاران اجتماعی چگونه می‌توانند سودمند باشند؟

"مک کی" می‌گوید: "من مرزهای فلسفی خودم را توسط آنچه دیگران به من آموختند ترسیم کردم من از نقطه زمانی و مکانی که کار می‌کردم تلاش کردم عمیق‌تر شوم و این سؤال را پرسیم که پایه‌های کار من چیست؟ من از "فوکو" و "رالز" خیلی آموختم اما این نمی‌تواند خوب باشد که فلسفه من بر پایه افتخارات و ناموری‌های دیگران باشد. من تشخیص دادم که تعبیرهای فلسفی من در یک جریان رشد دائمی و تغییرپذیری است اما این دلالت به این ندارد که ما مانند: یک کشتی

شناور و سرگردان هستیم من برای خودم یک مجموعه‌ای از مفاهیم قرار داده‌ام مانند "عدالت اجتماعی"، "توانمندسازی" و "دسترسی به فرصت‌ها" با ترکیبی ویژه در مفاهیمی چون "سخنرانی بدون ترس" و "فعالیت محکم و استوار" و یک "ارزیابی انتقادی از قدرت"^۱.

۱۰- بحث و نتیجه‌گیری

زمانی که ما فلسفه شخصی خودمان را دنبال نمی‌کنیم همه آنچه انجام می‌دهیم سوار بر آن‌هایی است که وقت گذاشته‌اند و این هستی را رمزگشایی کرده‌اند و ما به فلسفه شخصی آن‌ها تکیه می‌کنیم؛ دایره شناخت وسعت پیدا نمی‌کند؛ بهره‌گیری از مهارت‌ها، دانش، اصول اخلاقی، ارزش‌ها همچون ابزارهای مادی و موضوعاتی می‌شود که ما از آن بهره می‌گیریم و نظام معنایی بر اساس آن تشکیل نمی‌دهیم و چونان "تکنوکرات‌ها" دنیا را مهندسی می‌بینیم.

داشتن فلسفه شخصی بر اساس مفاهیمی که برمی‌گزینیم نشان می‌دهد چگونه می‌توانیم درکمان را از مددکاری اجتماعی عمیق کنیم و از آن‌ها در جهت هدایت عمل و دانش خود استفاده کنیم. ما به‌مرور که جلوتر می‌رویم فلسفه ما بالغ‌تر، رشد یافته‌تر و فرهیخته‌تر می‌شود با داشتن یک "فلسفه شخصی" و نیز یک "نقشه برای عمل" می‌توانیم متعهد به این باشیم که می‌توانیم در کنار اعضای جامعه‌مان که اوضاع خوبی ندارند، فعالیت کنیم.

فلسفه یک ابزار اصلی برای مددکاری اجتماعی است و مقدم بر رویکرد، نظریه و مدل است چون فلسفه مددکاری اجتماعی مجموعه مفاهیمی است که هسته اصلی ذهن مددکار اجتماعی را تشکیل می‌دهد و از نگرانی‌ها و اندیشه‌های او درباره خودش،

۱- در پرداخت به نظرات فوکو از مقاله‌های دیگر نیز بهره گرفته شد تا به درک بهتری از اندیشه‌های فوکو دست یابیم.

جهان پیرامونش و مشکلات آن ناشی شده است و او را در عمل و انتخاب‌هایش هدایت می‌کند.

مددکاران اجتماعی با بررسی یک "نظریه" یا "نظریه‌ها" محدودیت‌هایش را می‌فهمند و نیز تشخیص می‌دهند که تنها یک نظریه نمی‌تواند هر امری را تغییر دهد. وقتی یک شخص درگیر یک فعالیت می‌شود دلیل رفتار آن می‌تواند ریشه در پیوستاری از دلایل یا محدودیت‌های نظریه‌ای داشته باشد برخی رویکردهای نظری نمی‌توانند برای برخی از مردم کارساز باشند به‌عنوان نمونه "درمان‌های کوتاه‌مدت" ممکن است برای برخی از مردم کارساز بوده و برای برخی دیگر نباشد (Rajeshwar prased) نظریه ایده آل در مددکاری اجتماعی باید تشویق به "فهمیدن" و "پرسش کردن" باشد و به "عزت نفس" مراجع و "پیچیدگی مسائل" احترام بگذارد (Rajeshwar prased).

مفاهیم بنیادین فلسفی مددکار اجتماعی او را در انتخاب رویکردها، نظریه‌ها و مدل‌ها راهنمایی می‌کند چون این مفاهیم فلسفی روش نگرستن مددکار اجتماعی به "انسان" و "جهان پیرامونش" است و زمانی که مددکار اجتماعی به فهم فلسفه مددکاری اجتماعی و فلسفه خود نائل می‌شود به شکل آگاهانه‌ای از نظریه‌ها بهره گرفته و دید انتقادی هم به آن دارد.

منابع

- اکاشا، سمیر. (۱۳۸۷). *فلسفه علم*، (پناهنده، هومن): تهران: فرهنگ معاصر، تهران، چاپ اول.
- روزنبرگ، الکس. (۱۳۸۴). *فلسفه علم*، (دشت بزرگی، مهدی و اسدی امجد، فاضل): تهران: نشر طه، چاپ اول.

- ساواتر، فرناندو. (۱۳۸۶). *معمای زندگی؛ فلسفه به زبان زندگی*، تهران: انتشارات نقش و نگار، چاپ سوم.
- شاله فلیسین. (۱۳۵۸). *شناخت روش علوم با فلسفه علمی*، ترجمه: مهدوی، یحیی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول.
- عمید، حسن. (۱۳۸۹). *فرهنگ فارسی عمید*، تهران: انتشارات رهیاب نوین هور، چاپ اول.
- نصراللهی، نورالله؛ مختاری، حیدر؛ سیدین، مریم سادات. فرا تحلیل: رویکردی به تلفیق و ارزشیابی پژوهش‌های علم اطلاعات و دانش‌شناسی، *فصلنامه علمی پژوهشی پژوهشگاه علوم و فناوری اطلاعات ایران*، شماره ۲۹.
- کوهستانی، سمانه. (۱۳۹۲)، *نظریه قدرت فوکو*، وبسایت علوم اجتماعی ایران.
- Casimir, Any & Ejiofor Samuel. (2013). *The philosophical exposition of the mind of the social worker: Issues and questions on the African environment*, open journal of social science, 6(1), 73-80.
- Force, Paul & Mackie, Emery. (2007). *Your philosophy of social work: Developing a personal and professional definition to guide thought and practice*, Journal of social work, 4(1).
- Paul Force-Emery Mackie. (2007). *Your philosophy of social work: Developing a personal and professional definition to guide thought and practice*, volume 4, Number 1, Journal of social work
- Praded, Rajeshwar, *Theory in social work*, Madurai institute of Social Work 4.
- Sajed Imran Ahmad. (2011). *Introduction to social work, profession and its philosophical –base* Department of social work, university of Peshawar.